

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نشریه شاتو
معصومه "محمدی"
۰۸ سپتمبر ۲۰۱۳

دستان پرآبله پدر، رهگشای مکتب

زمانی که چشم به این جهان غم انگیز باز کردم، از نگاه های اولیه پدرم دریافتم که درآشپانه واقعی و اصلی خود نیستم. وقتی که پدرم دست های کوچکم را در دستان زمخت و پرآبله اش نوازش می داد، اشکهایش از لای ریشی که تارهایش در دیار مهاجرت به سفیدی گرانیده بود، مانند قطره های باران بالای دستان نازک و نحیف من می چکید، من در همان سن خورد این را احساس می کردم، اما علت آن را نمی دانستم. ولی با سپری شدن سالها دریافتم که جاری شدن اشکهای پدرم برای آینده من بود. چون دولت ایران دروازه های مکتب را به روی مهاجران افغان بسته بود. دستانهای پرآبله و ستبر پدرم را که در گرمای سوزان ایران با بیل و کلنگ، عرق ریزان کارکرد تا مرا با دنیای درس و مشق و مکتب آشنا کند، می بوسم، دستانی را که برای ترقی و علم حرکت می کنند.

روزی مدیر مکتب مرا به دلیل نپرداختن پول از مکتب بیرون کرد و من جریان را با پدرم در میان گذاشتم و از او پرسیدم، چرا به ایران آمدم؟ وی گفت: "دخترم کشور ما از سوی نیروهای اشغالگر روسی اشغال شده و خانه و زندگی ما را به آتش کشیدند. چون خمینی اعلان کرده بود که اسلام مرز ندارد، تعداد زیادی از افغان ها به این گفته وی اعتماد کردند و به ایران مهاجر شدند؛ اما حالا از توهین و تحقیری که اینان بر ما و هموطنان ما انجام می دهند، خسته شده ایم. دخترم! ایرانی ها تازمانی که جوانان ما نیروی کار در بدن دارند، از انرژی بازوان ستبرشان استفاده می کنند، اما در بدل پولهای شان را ضبط و آنان را به سوی اعتیاد مواد مخدر می کشانند."

باشنیدن حرف های پدرم، همیشه آرزو داشتم که روزی به وطن برگشته و در خاک و سرزمین خود زندگی کنم. وقتی پا به وطن پراسرار و غم انگیز خود گذاشتم، با بی عدالتی، نفاق، بدبینی و تضادهای خوردکننده جنسیتی، قومی، سمتی، مذهبی و زبانی روبه رو شدم و از آمدنم پشیمان گشتم. اما باز هم این پدرم بود که مرا در هر لحظه زندگی کمک و نصیحت کرد و از غرق شدن در منجلا ب تعصب و قوم بازی نجات داد.

ای کاش می توانستم ذره ای از زحمات و محبت های پدرم را جبران کنم. اگر بزرگترین خدمت را هم به پدرم انجام دهم، باز هم قطره ای در مقابل اقیانوس خواهد بود.

ایکاش می توانستم در پیری عصای دستانهای پرآبله اش شوم و بهترین زندگی را به وی هدیه کنم.